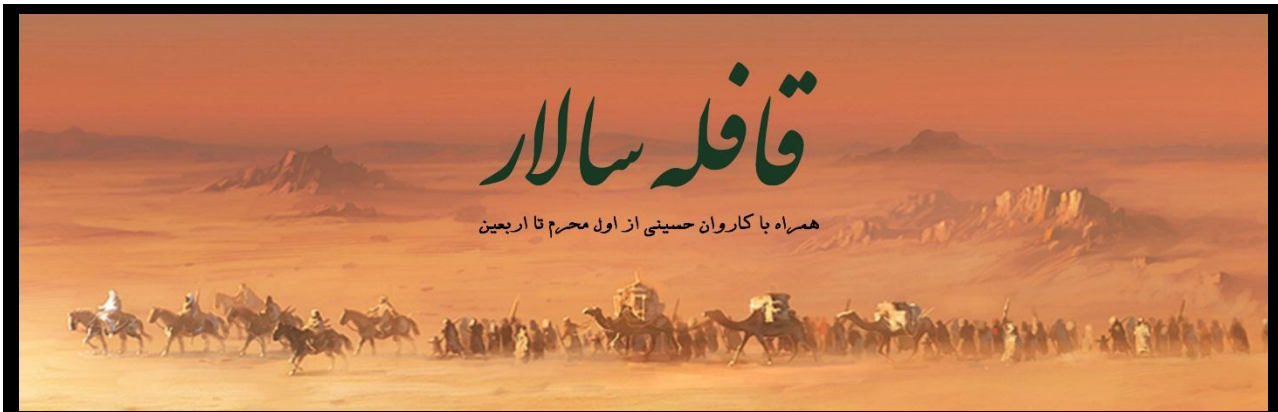


قافله سالار

همراه با کاروان حسینی از اول محرم تا ربیعین



پانزدهم محرم

اسبان دوباره زین شدند و لگام خوردند.

پرچم‌های گناه، در میان سپاه طغیان و جنایت به اهتزاز درآمدند تا بار دیگر اسلام بدعت،

اسلام خلافت و خلیفه‌گری، اسلام اشرافیت، اسلام دروغ و فریب و سازش و نیرنگ،

و اسلام سفیانیان را به نمایش گذارند،

و با اسارت بازماندگان روز عاشور به مردمان شهر به شهر بگویند؛

این ما بودیم که حسین و یارانش را به مسلخ بردیم و آل‌الله را به اسارت گرفتیم،

و چه کسی بهتر از شمر بن ذال‌جوشن، این منافق هرجایی برای فرماندهی؟

و همراه شمر، عمرو بن حجاج و شبت بن ربیع و خولی بن یزید اصبحی با هزار سوار.

آماده شدند برای بردن کاروان به شام.

مردمان، دگر بار آمده بودند به تماشا و تماشاگری.

سیدالسادین در غل و زنجیر، و زنان و کودکان بر آسترانی عریان.

سیدالسادین زودرآدور، نگاه سرزنش باری به آن دنیا پرستان کرد.

گفت: ای مردم! بخاطر دارید که به پدرم نامه نوشتید و با او خدعه کردید؟

با او هم پیمان شدید و هنگام حادثه تنه‌ایش گذاشتید و به ستیز با او برخاستید؟

با چه روی می‌خواهید به رسول‌الله بنگیرید؟

هنگامی که رسول‌الله به شما بگوید: عترت مرا کشتید، حریم مرا شکستید، و شما دیگر از امت من نیستید؟

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ. (۱)

«و محمد، جز فرستاده‌ای که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند، نیست.»

«آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بر می‌گردید؟!»

چه بد توشه‌ای برای خود از پیش فرستادید.

مردمان شرمگین و خجل شدند.

کسی از میان آنان فریاد کرد.

گفت : ما غفلت کردیم و در این غفلت نابود شدیم.

و دیگران، گریه کردند و شیون سر دادند.

سیدالسادین گفت : رحمت خدا بر کسی باد که پند مرا بپذیرد،

و سفارش مرا را در باره ی خدا و رسول الله و اهل بیت او به خاطر بسپارد.

یکی گفت : یابن رسول الله! موعظه مان کن که فرمانبر تواییم.

دیگری گفت : پیمان ت را محترم می شماریم و دلها مان را به جانب تو روانه می کنیم،

و هوای ترا در سر می پروریم.

آن کس دیگر گفت : صلوات خدا بر جدت،

تو فرمان بده تا یزید را از تخت به زیر کشیم و از آنانی که بر شما ستم کرده اند بیزاری جوییم.

و شمر، سکوت کرده بود و فقط ناظر بود.

چون که او می دانست امام گُشی، مُراد و مَرام پیروان ابوسفیان است،

و آنچه مردمان بر زبان می رانند، از سر شور است، نه از سر شعور!

سیدالسادین، لحظه ای سکوت کرد، و سپس تبسمی تلخ بر لب گرفت.

گفت : هیئات ای بی وفایان نیرنگ باز!

میان شما و خواسته هاتان پرده ای کشیده شده است.

آیا بر آید با من همانگونه رفتار کنید که با پدر انم کردید؟

هرگز چنین نخواهد شد.

بخدا سوگند، هنوز آن زخم عمیقی که دیروز از قتل عام پدرم و فرزندان و اصحاب او در قلب من نشسته التیام نیافته.

هنوز داغ رحلت رسول الله را فراموش نکرده بودم، که مصیبت های پدرم و فرزندان پدرم و جد بزرگوارم،

موی سر و محاسنم را به سپیدی نشانند.

هنوز طعم تلخ آن آلام را در گلوی خود احساس می کنم.

و هنوز اندوه این غم های جان فرسا در سینه ام زبانه می کشد.

پس از شما می خواهم، نه از ما طرفداری کنید و نه با ما از در جنگ و دشمنی در آید.

ای اهل کوفه! شادمان نباشید به این مصیبت که بر حسین وارد شد،

که این مصیبتی بس بزرگ و کیفر آن کس که او را کُشت جهنم است. جانم به فدای او که در کنار فرات شهید شد.

و دیگر سکوت کرد و هیچ نگفت.

مجتبی فرآورده